**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

**فهرست مطالب :**

[حکم سحر 1](#_Toc428281135)

[مرور بحث سابق 1](#_Toc428281136)

[مقدمه حرام 2](#_Toc428281137)

[وجه دوم حرمت تعلم سحر 2](#_Toc428281138)

[اتخاذ مبنا 2](#_Toc428281139)

[ادله بر حرمت تعلیم سحر 2](#_Toc428281140)

[دلیل اول 3](#_Toc428281141)

[دلیل دوم 3](#_Toc428281142)

[مسقطیت توبه 4](#_Toc428281143)

[سحر جایز 4](#_Toc428281144)

# حکم سحر

# مرور بحث سابق

در جلسه گذشته اشاره شد که سحر حرام است، حکم تکلیفی تعلم موردبررسی قرار گرفت، گفته شد که صرف فراگرفتن امری جایز است مگر اینکه عنوان محرمی منضم آن شود. سحر درواقع از مقوله‌هایی است که یادگیری آن نیازمند تعلم است، لذا در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا حرمت امر حرام به تعلم آن نیز سرایت پیدا می‌کند؟

## مقدمه حرام

ممکن است برای برخی توهم شود که چون امور محرمه متوقف به تعلم است، لذا تعلم آن‌ها نیز حرام خواهد بود، این وجهی است که اشکال آن روشن است چراکه مقدمه حرام نیست. الا در موارد خاص که مقدمه تولیدی باشد که اگر کسی انجام داد، دیگر نمی‌تواند ذی المقدمه را انجام ندهد. در آنجا حرام است، والا ذاتاً مقدمه حرام، حرام نیست.

به خلاف بحث مقدمه واجب که محل اختلاف است که آیا مقدمه واجب، واجب است یا نیست؟ در مقدمه حرام تقریباً وفاق است یا عمدتاً می‌گویند حرام نیست مگر اینکه با انجام مقدمه دیگر الزاماً سحر محقق شود.

## وجه دوم حرمت تعلم سحر

وجه دیگری که برای این حرمت ذکر کرده‌اند این است که در اینجا مانند بحث زنا، یادگیری متوقف بر انجام است.

## اتخاذ مبنا

جواب این نیز مطرح شد که اگر متوقف بر انجام حرام باشد، حرمت پیدا می‌کند.

وجوه دیگری را در جای خودش ذکر کردند که هیچ‌کدام دلالت نمی‌کند تعلم علم، فن، مهارت یا عمل حرام، حرام است. ادله دیگری نیز در مکاسب و تحف العقول ذکرشده که همگی آن‌ها جواب دارد. لذا در تعلیم حرام حرمتی وجود ندارد گرچه کراهتش را قبول کردیم.

## ادله بر حرمت تعلیم سحر

امر سوم این است که در موارد خاص اگر دلیلی بر این حرمت داشته باشیم می‌پذیریم مانند همین بحث.

## دلیل اول

یک دلیل در جلد هیجده، ابواب حدود، باب سه، حدیث دوم است که ظاهراً روایتی معتبر باشد؛

**«وَ عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی الْخَشَّابِ عَنْ غِیاثِ بْنِ کلُّوبِ بْنِ قَیسٍ الْبَجَلِی عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ عَلِیاً ع کانَ یقُولُ مَنْ تَعَلَّمَ شَیئاً مِنَ السِّحْرِ کانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ- وَ حَدُّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ یتُوبَ الْحَدِیثَ.»[[1]](#footnote-1)**

کسی که سحر را یاد بگیرد آخرین اتصال و ارتباط و عهد و ولایتش باخداست. یعنی با فراگیری سحر، ولایتش باخدا قطع می‌شود.

## دلیل دوم

یک دلیل هم روایت دیگری دارد که ممکن است بگوییم این دو روایت یکی است. ولی به‌هرحال سند متفاوتی دارند. روایت در جلد دوازده کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب بیست‌وپنج، حدیث هفت، صفحه صد و هفت است.

**«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِی قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السِّنْدِی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ عَلِیاً ع قَالَ: مَنْ تَعَلَّمَ شَیئاً مِنَ السِّحْرِ قَلِیلًا- أَوْ کثِیراً فَقَدْ کفَرَ- وَ کانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدُّهُ أَنْ یقْتَلَ إِلَّا أَنْ یتُوبَ.» [[2]](#footnote-2)**

نکته‌ای که وجود دارد این است که ضمیر حده در اینجا به سحر برگردد نه به تعلم. گرچه ظهور اولیه‌ای وجود دارد که حده ضمیرش به تعلم برگردد چون محور کلام آن است،. ولی این احتمال هم که ضمیر حد به سحر برگردد منتفی نیست. اما احتمال اول ظهور بیشتری دارد. لذا در اینجا این نکته باعث می‌شود که قاعده درع جاری شود.

### مسقطیت توبه

در اینجا نیز باز این مسئله مطرح می‌شود که آیا با توبه این حد ساقط می‌شود یا نه؟

بله، با توبه دیگر حد قتل از ساحر ساقط می‌شود. به همان دلایلی که در بحث سابق می‌گفتیم و تکرار نمی‌کنیم. در اینجا در هر دو روایت دلیل خاص وجود دارد که قید توبه در آن ملحوظ شده است. طبق دو احتمال مطرح‌شده در ضمیر، اگر ضمیر به سحر برگردد صراحت در مطلب بیان‌شده دارد و اگر به تعلم برگردد می‌توان درباره شمول قید توبه درباره سحر نیز از طریق القای خصوصیت شامل می‌شود.

#### سحر جایز

در ذیل این مسئله فرموده شده است؛

**«و لو تعلم السحر لإبطال مدعی النبوة فلا بأس به بل ربما یجب.»[[3]](#footnote-3)**

اگر تعلم سحر برای ابطال ادعای مدعی نبوت باشد یا برای این‌که مردمان زیادی را از سحر نجات بدهد، در اینجا همه گفتند تعلمش جایز است و عملی که انجام می‌دهد که آن را ابطال کند، آن‌هم جایز است.

لذا در اینجا بنا بر مصلحتی که وجود دارد، می‌توان حرمت سحر را تبدیل به حلیت نمود. در اینجا نیز تقریباً اختلافی وجود ندارد.

مطلب دیگری که در تکمیل تحریر است این بوده که هر چه در آن تعزیر ثابت‌شده باشد، با اقرار و بابینه ثابت می‌شود. این هم طبق قواعد است. برای اینکه در باب شهادات گفتیم؛ همه امور قضایی با اقرار مره و بابینه ثابت می‌شود. الا اینکه دلیل خاصی داشته باشیم، مثل باب زنا.

1. وسایل الشیعة؛ ج 28، ص: 367 [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشیعة؛ ج 17، ص: 148 [↑](#footnote-ref-2)
3. تحریر الوسیلة؛ ج 2، ص: 477 [↑](#footnote-ref-3)